

نقابت و نقیبان در ایران عصر ایلخانی^۱

علیرضا کریمی^۲

چکیده

نقابت، سازمانی در نظام دیوان سالاری جهان اسلام بود که برای نخستین بار خلفای عباسی به دلایلی آن را پدید آوردند و پس از سقوط خلافت همچنان ماند. نقیبان شخصیت‌های مطرح سادات بودند که بر اثر اهمیت وظایفشان، پیوسته در زمینه‌های گوناگون تأثیر می‌گذاشتند. پس از حمله مغولان به جهان اسلام، شاید انتظار می‌رفت که این نهاد فراموش شود و نقش تاریخی‌اش را از دست بدهد، اما مهاجمان به‌رغم اینکه مسلمان نبودند، به‌سرعت جایگاه مهم و نقش و اعتبار سادات را دریافتند و به احیا و تقویت نهاد نقابت همت گماشتند. این روی‌کرد بیش از گذشته به‌ویژه در روزگار ایلخانان مسلمان نیرومندتر شد. مغولان برای توجه به این دستگاه و تقویت آن دلایل فراوانی داشتند که برخی از آنها در گذشته مطرح نبودند. از سوی دیگر، این توجه و تقویت، پی‌آمدهای فراوانی داشت که شاید هیچ‌یک از آنها به اهمیت گسترش تشیع امامی در ایران و فرامرزهای آن نبوده نباشد. این پژوهش افزون بر اینکه به چگونگی احیا و ماندگاری حیات این نهاد و زندگی شمار فراوانی از نقیبان عصر ایلخانی می‌پردازد، به دلایل عام و خاص این روی‌کرد نیز توجه می‌کند و پی‌آمدهایش را به‌ویژه در زمینه گسترش تشیع امامی توضیح می‌دهد.

کلیدواژگان

نقابت، نقیب، سادات، ایلخانان، مغولان، دیوان سالاری.

۱. تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۹ تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۳۰

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز. alireza_karimi_۴۶@yahoo.com

جهان اسلام پس از درگذشت پیامبر اکرم (ص) و مطرح شدن مسئله جانشینی در سقیفه، به عصر جدیدی گام نهاد. بحث قرابت و خویشاوندی با پیامبر (ص) از همان هنگام پایه و معیار تشخیص حق از باطل بود و سرانجام قریش با استناد به همین نکته و نقل روایتی از پیامبر (ص) در این باره، خلافت را از آن خود کرد، اما شیوخ قریش در تمسک به قرابت تا جایی پیش رفتند که بتوانند انصار را از خلافت و فراچنگ آوردنش دور کنند. هنگامی که برخی از آنان موضوع نزدیکی بیش تر علی (ع) را با پیامبر (ص) پیش آوردند، شیوخ قریش به جعل روایتی دیگر دست زدند و شاهد‌های فراوان این موضوع را مانند واقعه غدیر نادیده و حکومت خود را پی گرفتند. باری، گذشت زمان موجب فراموش شدن موضوع «قرابت» نشد تا اینکه داعیان عباسی توانستند با استناد به همین اصل، قیام بزرگی را سامان دهند و در برانداختن سلسله بنی امیه توفیق یابند.

با آغاز حکومت بنی عباس، کسان بسیاری امیدوار بودند که نوادگان عباس عموی پیامبر (صاحبان مَلک)، عدالت نبوی را احیا کنند و به روزگار حرمان پایان دهند، اما زمانی گذشت تا اینکه مردم امیدشان را تحقق نایافته دیدند. اگرچه آنان از عباسیان ناامید شدند، چشم به راه خویشان دیگری از خانواده پیامبر (ص) و این بار فرزندان علی (ع) بودند. از این رو، مسلمانان نوادگان علی (ع) را پیوسته پاس می داشتند. فرزندان و نوادگان آنان در روزگار خلفای سه گانه (ثلاثه)، علی (ع) و خلفای اموی و عباسی، از چشم حاکمان، نیروی تهدیدکننده و از چشم مردم، موجب امیدواری بودند. این دو نگرش، خود به برجسته و شناخته شدن آنان انجامید. با حمله مغولان نامسلمان به ایران و عراق و برافتادن بنی عباس، شاید پیش بینی می شد توجه به سادات یا تهدید آنان دیگر موضوع مهمی نباشد، اما به رغم این پیش بینی، مغولان به سادات توجه و لطف داشتند. بی گمان چنین

توجهی با آنچه در گذشته صورت می‌گرفت، بسیار متفاوت بود. دلایل و چگونگی این توجه در خور بررسی است که این مقاله می‌کوشد افزون بر پرداختن به آنها، پی‌آمدهایش را نیز بازگو کند.

پیشینه نقابت

نقابت و نقیب از دید لغت‌شناسی، از ریشه «نَقَب» به معنای شکافتن و سوراخ کردن، راه ه گشودن و کاویدن ژرفای چیزها و گردش و جست‌وجو گرفته شده (خالقی، ۱۳۸۷، ص ۲۵)، اما در اصطلاح، تعریف‌ها و معناهای گوناگونی برای آن آمده است. کسانی نقیب و نقبا را در معنای رئیس و رؤسای شیعیان در سازمان روحانی - اداری کشور به کار برده (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲ ص ۶۴۵) و کسانی نقیب را به معنای مفهوم سالار و رئیس دانسته‌اند (خواجه رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۵۱). هر قوم و صنف و طبقه‌ای به این معنا نقیبی داشته است که سادات نیز از آنها به شمار می‌روند؛ یعنی سادات هر منطقه، پیوسته نقیبی داشته‌اند که وی به احوال و آثارشان آگاه بوده و بر آنان سروری می‌کرده است. نقیبان خود نیز سالاری به نام «نقیب النقب» داشتند که گاهی او را به نام‌های دیگری مانند سیدالسادات (ابن بزاز، ۱۳۷۶، ص ۳۲۳)، جناب نقابت پناه (نخجوانی، ۱۹۷۱، ص ۱۴ - ۱۹) و سید النقب (ابن بزاز، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲۲) می‌خواندند.

نقابت در قالب مقام و منصب دیوانی، نخستین بار در روزگار خلیفه مستعین عباسی (۲۴۸ - ۲۵۲ق) و به فرمان وی تأسیس شد. گفته‌اند دلیل چنین فرمانی، پاس‌داشت حرمت سادات بوده است؛ زیرا ترکان آن زمان که بسیاری از منصب‌های دیوانی و کشوری را در دست داشتند، بر اثر غرور فراوانشان، سادات را حرمت نمی‌نهادند و سادات نیز برای گرفتن حقوق خود، ناگزیر در برابر توهین‌ها و تحقیرهای ترکان تاب می‌آوردند. از این‌رو، مستعین به پیش‌نهاد

ابو عبدالله حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع)، وی را در جایگاه نقابت نشانند و فرمان داد که از آن پس، همه سادات به‌انگیزه برخورداری از هر حقی از حقوق دیوانی و...، تنها نزد او بروند (طبری، ۱۹۹۷، ج ۹، ص ۱۵۰). شاید فرمان تأسیس این دیوان از آن روی بوده باشد که سادات علوی، رقیبان سیاسی خاندان عباسی به شمار می‌رفتند و خلافت عباسی پیوسته از آنان بیمناک بود. مستعین، خلیفه عباسی با تأسیس این دیوان علویان را در حکومت شریک کرد و این شیوه، راهی برای به دست آوردن مشروعیت بیش‌تر برای حکومت خود می‌نمود که تا اندازه‌ای موجب خرسندی علویان شد. این دعوی با توجه بدین روایت پذیرفتنی‌تر می‌شود که ابوالحسن یحیی، عموی نقیب پیش‌گفته در دوران همان خلیفه در کوفه در برابر خلافت عباسی شورید (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۰۵، ص ۵۰۷). اگرچه قیام وی به سختی سرکوب و صاحب آن نیز کشته شد، خود زنگ خطری برای خلافت عباسی بود. این دیوان در دوره‌های بعد نیز وجود داشت و حاکمان و پادشاهان هر دوره، حتی پس از سقوط عباسیان (۶۵۶ ق)، رؤسای آن را به نام نقیب و نقیب النقباء می‌خواندند و آنان را پاس می‌داشتند.

ماوردی در کتاب خود، هدف برپایی این دیوان را نگاه‌بانی از حریم سادات دانسته؛ زیرا وظیفه نقیب در این دیوان جلوگیری از چیرگی غیر سادات بر سادات بوده است (ماوردی، ۱۹۷۸، ص ۹۶). نقیب در برابر سادات منطقه خود مسئول و موظف بود که به مشکلات مالی، سیاسی، اجتماعی و قضایی آنان رسیدگی کند. نخستین وظیفه او صیانت از جامعه سادات بود و از این‌رو، کسی نمی‌توانست خود را به دروغ از آنان بشمرد. این کار موجب چیرگی وی بر کار رجال و سلسله انساب سادات می‌شد. هم‌چنین اداره «دارالسیاده» از وظیفه‌های آنان بود (نخجوانی، ۱۹۷۶، ص ۲۰۴ - ۲۰۵). با توجه به اینکه نقیبان به دلیل

نقابت خود از وضع مناسب اقتصادی برخوردار می‌شدند، این پیشه بی‌گمان بسیار و سوسه انگیز بوده است؛ زیرا صاحبان آن بیش‌تر سرپرست اوقاف بودند و یک‌دهم (عشر) درآمد اوقاف به آنان می‌رسید (همان، ص ۲۰۷).

ساختار و جایگاه سازمان نقابت در دوره ایلخانان

با حمله چنگیز به ایران (۶۱۶ ق) و پیوستگی فتوحات وی و امیرانش، اوضاع ایران به هم ریخت. همه افراد و دیوان‌ها، زمانی اعتبار و امنیت خود را از دست دادند. از این‌رو، شاید همه مردم (شریف و ضعیف) طعمه تیغ‌های مغولان می‌شدند. این روند با تندی و کندی، تا دوران منگوقاآن پیش رفت، اما پیش از حکومت منگوقاآن، آنان هنگام فتح جایگاه سادات به‌ویژه نقیبان آنان را کمابیش در نظر می‌آوردند. برای نمونه، با اینکه آنان بیش‌تر مردم بخارا را کشتند، سادات و نقیبانشان از مرگ نجات یافتند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۲۸). هم‌چنین در دوران منگوقاآن به خواست او، امیران و فرماندهان مغول در برخورد با سادات و نقیبانشان، به رفاه حال آنان توجه می‌کردند (جوینی، ۱۹۱۱، ج ۱، ص ۲۰۰). منگو هم‌چنین سادات را از پرداخت مالیات برکنار داشت (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۸۴۴).

هلاکو به فرمان وی برای رسیدن به هدف‌های معینی به ایران سفر کرد. او از آغاز آمدنش به ایران، با شیعیان امامی به نرمی و دوستانه رفتار می‌کرد و با توجه به حرمت و اعتبار فراوان سادات نزد شیعیان، روی‌کرد هلاکو درباره سادات نیز نیکو شد. وی پس از فتح بغداد این مقام را به علی بن طاووس سپرد (ابن طاووس، ۱۳۶۴، ص ۲۳۳ - ۲۳۴). وی از عالمان بزرگ و شهیر شیعه در زمان خود بود. اوج توجه مغولان را به سادات، از این روی‌داد می‌توان فهمید که آن عالم برجسته شیعه این منصب را پذیرفت؛ زیرا در دوران مستنصر عباسی

بارها از او خواسته بودند که مقام نقابت را بپذیرد، اما او آن را نپذیرفته بود تا اینکه درخواست هلاکو را برای پذیرش این مقام پاسخ گفت.

هلاکو در نصب نقیبان دیگر منطقه‌ها نیز خودش مستقیم برایشان حکم می‌فرستاد. برای نمونه، وی عالم و سیدی دیگر را به نام محمد بن سید عزالدین به نقابت فراتیه (جزیره) منصوب کرد (مدرسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۸۷). شمار نقیبانی که هلاکو آنان را به نقابت در جاهای گوناگون برمی‌گزید، اندک نیست. با توجه به اینکه هلاکو و همه جانشینانش تا غازان‌خان (جز احمد تکودار) کافر بودند، این نصب‌ها و پذیرش حکم‌ها، پرسش‌های را به دنبال می‌آورد: آیا آنان به دلیل حجتی شرعی حکم‌ها را می‌پذیرفتند؟ این پرسش به‌ویژه درباره سید بن طاووس که منصب نقابت را از هلاکو گرفت، بیش‌تر رخ می‌نماید.

روایت ابن طقطقی برای پاسخ‌گویی به این پرسش سودمند است. او می‌نویسد: هلاکو پس از گرفتن بغداد از علمای شیعه خواست تا در مستنصریه گرد آیند؛ سپس از آنان خواست که به این پرسش پاسخ دهند: «آیا سلطان کافر عادل برتر است یا سلطان مسلمان ظالم؟» علما سکوت کردند تا اینکه رضی‌الدین علی بن طاووس سکوت را شکست و نظرش را درباره برتری سلطان کافر عادل بر سلطان مسلمان ستم‌کار نوشت و دیگران نیز پس از او بر پایه همین رأی عمل کردند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ص ۱۹).

این دیدگاه بدین دلیل مهم است که یکی از محققان کنونی، رفتن شیعیان را به دربار ایلخانان نامسلمان با همین فتوا توجیه می‌کند (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳، ص ۲۵۷)، اما تقیه کردن را نیز از دلایل این فتوا دانسته‌اند (ر.ک: کریمی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵ - ۱۰۶). دلیل مهم دیگری که درباره این فتوا وجود داشته، نظر قدیم و رایج در ادبیات دینی شیعه بوده است؛ یعنی شیخ مفید، شیخ طوسی و سید مرتضی (علم الهدی) و دیگران، ورود علما را به دستگاه سلطان ستم‌گر با

شروطی نه تنها جایز دانسته، بلکه گاهی بدین کار سفارش کرده‌اند. آنان می‌گفتند به دست آوردن این پیشه‌ها و منصب‌ها در دستگاه جور، در حقیقت پذیرش ولایت امام عصر (عج) است نه حاکم جائز (همان).

بی‌گمان ایرانیانی مانند خواجه نصیرالدین طوسی و عطاملک جوینی و... در بالا رفتن اعتبار و جایگاه سادات در دید ایلخانان بسیار تأثیر گذاردند. حکومت بغداد در پاره‌ای از دوران هلاکو به عطاملک جوینی واگذار شد و سادات در این زمان در بغداد چنان منزلتی یافتند که دست‌نوشته آنان از اعتباری قانونی برخوردار شد (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۵۹-۶۰).

بسیاری از سادات این دوره، از دیوان مقرری می‌گرفتند و نقیب‌النقبا سرپرست توزیع مقرری میان آنان بود (نخجوانی، ۱۹۶۴، ص ۱۷-۲۲). بی‌گمان، پول‌های فراوانی را که نقیب‌النقبا میان سادات پخش می‌کرد، برانگیزنده و وسوسه‌کننده بود. این خود از دلایل یک‌پارچگی و اتحاد سادات و نقیب‌النقبا با یک‌دیگر به شمار می‌رفت و موجب قدرت بیش‌تر آنان در جامعه می‌شد.

همه ایلخانان کمابیش اهمیت جایگاه سادات را نزد مسلمانان می‌دانستند و از این‌رو، در گماردن افراد مناسب به منصب نقابت سادات کوتاهی نمی‌کردند. به سادات در روزگار اباقا نیز توجه و از حقوق آنان دفاع می‌شد و حتی چنانچه حقی از سیدی پایمال می‌کردند، اباقا به گرفتن آن حق فرمان می‌داد (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲۳۰). او در گماردن افراد شایسته به نقابت بی‌اعتنا نبود؛ چنان‌که نجم‌الدین علی بن موسوی را در ۶۷۲ هجری به نقابت در سامرا گمارد (عزاوی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۸۲).

پس از مرگ اباقا تا روی کار آمدن غازان‌خان، چندین ایلخان به قدرت رسیدند که عمر سیاسی کوتاهی داشتند و در میان آنان ارغون، گیخاتو و بایدو، مسلمان نبودند، اما پشتیبانی خود را از سادات و نقیبانشان دریغ

نمی‌کردند (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۴۷ - ۲۴۸). ایلخانان مسلمان بیش از دیگران در حفظ حریم و پاس‌داشتن نقیبان و تقویت آنان می‌کوشیدند. برای نمونه، غازان‌خان پس از پذیرفتن اسلام، به سادات بیش‌تر توجه می‌کرد:

و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل‌بیت نبوت (علیهم السلام) زیادت شد و همواره جهت سبیل الحاج مدها می‌فرماید و مزار خاندان را زیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد و صدقات و ادراعات در حق ایشان فرماید.... فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالهما، دارالسیاده سازند.... (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۵۳۸).

جایگاه نقیب در نظر غازان به اندازه‌ای بود که وی گاهی فرمان‌های نقابت را به دست خود به نقیبان می‌سپرد. برای نمونه، سید طاهر فرمان نقابت خود را بر مشهد از دست خود غازان‌خان گرفت (نورالله شوشتری، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶۵). اولجایتو نیز همچون نیای خود، در توجه به سادات و نقیبان همت می‌گماشت. برای نمونه، هنگامی که سید بدرالدین ساروی، نقیب مشهد با وی دیدار کرد، او با دست خود کاسه آش را نگاه داشت تا بدرالدین از آن بخورد (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹، ص ۱۷).

نقیبان دردوره ابوسعید نیز از حرمت و اعتبار فراوانی برخوردار بودند. ابن‌بطوطه می‌نویسد: هنگامی که سلطان ابوسعید سفر می‌کرد، حاجیان و نقیبان پیشاپیش او حرکت می‌کردند (ابن‌بطوطه، ۱۳۳۷، ص ۱۶۶ - ۱۶۷). ابوسعید، خود آنان را بسیار پاس می‌داشت و آنان نیز می‌کوشیدند او را در برابر دشمنانش یاری دهند. میان امیر بدرالدین، نقیب مشهد و آن شاه مغول چنین رابطه‌ای می‌توان دید (سمرقندی، ۱۳۷۲، ص ۷۹ - ۸۰؛ ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶، ص ۴۸۹).

ساختار دیوان نقابت

نقابت در قالب دستگاهی رسمی در دیوان سالاری، قرن‌ها پیش از حمله مغول پدید آمد و پس از حمله مغول به ایران، دوباره کارش را آغاز کرد. گمان می‌رود ساختار مدیریتی این دیوان از ساختاری هرمی پیروی کرده باشد؛ چنان‌که ابن‌عنبه می‌نویسد: اولجایتو ایلخان مسلمان مغول، سید تاج‌الدین آوجی را به نقیبی همه مملکت منصوب کرد (ابن‌عنبه، ۱۳۹۰، ص ۲۷۰ - ۲۷۱). گویی برای هر منطقه، نقیب‌النقبائی معین می‌کردند که او نیز نقیب هر شهر را برمی‌گزید. هر نقیب، خود نائبانی به نام «نائب‌النقبا» داشت. ابن‌فوطی از نائبی به نام علی بن سعد الشرف بن حسین بن علی بن طاووس سخن گفته که در ۷۰۴ هجری همراه با نقیش، طاهر رضی‌الدین علی بن طاووس در اردوی اولجایتو بوده است (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۷).

وظیفه‌های نقیبان

نقیبان وظیفه‌های فراوانی بر عهده داشتند که نخستین آنها، تأیید یا ردّ دعوی‌های نسبی افراد درباره سیادتشان بود (نخجوانی، ۱۹۷۶، ص ۲۰۴ - ۲۰۵). بی‌گمان، تنها ساداتی شایستگی مقام نقابت را داشتند که از حافظه نسب‌شناسانه نیرومندی برخوردار بوده باشند. بنابراین، نقیب می‌بایست نسب‌نامه افراد را تأیید می‌کرد یا چنانچه سیدی نسب‌نامه نداشت یا آن را به هر علتی از دست داده بود و می‌خواست نسب‌نامه‌ای مستقل داشته باشد، نقیبان کار او را سامان می‌دادند. ابن‌فوطی در ۷۱۶ هجری با فردی به نام فخرالدین ابوعبدالله حسین بن شجاع الدین ابی‌طالب بن محمد بن ابی‌حرب حسنی راوندی دیدار کرد که نسب‌نامه‌ای به خط نقیبان کاشان در دست داشت (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۱). از دیگر وظیفه‌های آنان، برپایی و گرداندن دارالسیاده‌ها در منطقه مأموریتشان بود (نخجوانی، ۱۹۷۶، ص ۲۰۴ - ۲۰۵). دارالسیاده‌ها مکان‌هایی بودند که پیش از

ایلخانان پدید آمدند و در دوره آنان، جایی بسیار مهم برای نقیبان و دفتر کار آنان به شمار می‌آمدند و سادات برای دریافت مقرری یا گرفتن هر کمک دیگری، بدان‌جا می‌رفتند. افراد و عواملی در این محل کار می‌کردند که حقوقشان از وقف یا دیوان تأمین می‌شد. غازان برای مقبره خود، به برپا کردن مجموعه شنب غازان فرمان داد که یکی از جاهای پیوسته به این مجموعه، دارالسیاده بود. در وقف‌نامه این مجموعه درباره دارالسیاده مطالبی آمده است که هدف بنیادگذاری آن مکان و پیشه افرادش را روشن می‌کند:

مرتب که به مهمات دارالسیاده قیام نماید و خدمت سادات به موجب شرط واقف به جای آورد [کالاهای آن] فرش و طرح و بهای شمع و مذاب و عطر [و افراد برخوردار از آن] سادات از نقیب که مقیم آن‌جا باشد و سادات آینده و رونده [و کارکنان مزدگیر آن] از خادم و مطبخی و دیگر کارکنان که آن‌جا باشند (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۳۷۸).

گمان می‌رود شرط پرداخت مقرری به سادات هر شهر و منطقه، وجود دارالسیاده در آن‌جا بوده باشد: «وظیفه‌ای که به نام سادات در دورالسیاده ممالک مجری و مقررست بر سادات هر ولایت که دارالسیاده آن‌جا مبنی باشد مقرر دارد» (نخجوانی، ۱۹۷۶، ص ۲۰۶).

نقیبان گاهی منصب‌های سیاسی یا مالی داشتند. برای نمونه، نقیب نجف هنگامی که ابن‌بطوطه از آن‌جا دیدن می‌کرد در کارهای مالیاتی شهر مسئولیتی داشت (ابن‌بطوطه، ۱۳۳۷، ص ۱۶۷ - ۱۶۸). برخی از آنان مانند نقیب شیراز، گاهی در محل نقابت خود منصب رسمی قضاوت را نیز بر عهده می‌گرفتند (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۱۶۳). گاهی نقیب شهر، نقشی سیاسی نیز داشت. برای نمونه، هنگامی که شاهزاده یسور، از شاهزادگان جغتای به مشهد لشکر کشید، امیر بدرالدین نقیب آن‌جا، توانست وی را زیرکانه فریب دهد و

نمایندگان او را غافل گیر کند و مانع آمدنشان به شهر شود. این کار بدرالدین، ابوسعید را بسیار خرسند و شاد کرد (سمرقندی، ۱۳۷۲، ص ۷۹ - ۸۰). پناه دادن به سادات ستم دیده و شفاعت کردن برای آنان نزد حاکم و فرمانروای مغولی، از وظیفه های نانوشته نقیبان بود. گاهی نقیب نمی توانست از راه های قانونی حق مظلوم را بستاند و از این رو، خود را به برانگیختن مردم برای سامان دهی این کار مکلف می دید. برای نمونه، گروهی از عربان، سیدی را به نام عبدالکریم بن محمد در نزدیکی فرات شکنجه کردند و کشتند (نیمه نخست سده هشتم هجری)، و نقیب شمس الدین آوی مردم را به خون خواهی وی برانگیخت (قمی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۶۱).

علت های روی کرد ایلخانان به زنده کردن نقابت

مغولان، خاندان های بزرگ را مهم می شمردند و از این روی که سادات از خاندان پیامبر (ص) بودند، نزد مغولان بزرگ می نمودند. آنان به گفته خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، نسل و نسب چنگیز را مهم و معتبر می دانستند (رشیدالدین فضل الله همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۲۳) و بی گمان، این نگرش به اصالت نسبی، در اعتبار یافتن سادات در دیدگاه آنان مؤثر بود. بنابراین، القاشانی برای برانگیختن الجایتو به پذیرش تشیع، از این دلیل نیز بهره گرفته است: «ای پادشاه در دین اسلام کسی رافضی باشد که دریاساق مغول بعد از چنگیزخان اوروق او را قائم مقام او می داند و مذهب سنت اینکه امیری را به جای او سزاوار می داند» (القاشانی، ۱۳۴۸، ص ۹۹). این نمونه بر اهمیت موضوع سادات نزد ایلخان مغول گواهی می دهد.

دیگر علت این روی کرد را در دل بستگی ایرانیانی باید جست که توانسته بودند منصب های مهمی را در دستگاه حکومتی مغول فراچنگ آورند. خواجه نصیرالدین طوسی، خاندان جوینی و بسیاری دیگر از ایرانیان که در سطح های

گوناگون حکومتی جایگاه‌ها بلندی داشتند، از این دسته‌اند. آنان بر اثر اینکه شیعه بودند یا بدان می‌گراییدند، چنین روی‌کردی به سادات داشتند. برای نمونه، هلاکو پس از فتح بغداد، نقابت سادات عراق را بی‌گمان به راهنمایی خواجه نصیرالدین طوسی، به سید بن طاووس سپرد. حتی ایرانیان اهل سنت که به منصب‌های مهمی در دستگاه دیوانی دست یافتند، در احیا و تقویت نقابت بسیار تأثیر گذاردند. خواجه رشیدالدین فضل الله که سال‌ها وزیر مقتدر ایلخانان بود، هنگام برپایی «ربع رشیدی» فرمان داد که در کنار آن دارالسیاده‌ای نیز بسازند. اگرچه محققى تأسیس این مجموعه را تقلیدی از غازان در بنیادگذاری شنب غازان دانسته است، گمان نمی‌رود که سخنش دقیق باشد (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۹۴).

روی‌کرد سیاسی مثبت مغولان به تشیع امامی، در احیای نقابت و توجه ویژه به سادات مؤثر بوده؛ چنان‌که پژوهش‌گری، سیادت و تشیع را کمابیش یک‌سان انگاشته و درباره دارالسیاده‌ها نوشته است: «بهتر است آن را تجمع‌گاه شیعیان بدانیم» (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۵۳۷). او در جای دیگری می‌نویسد: «به رؤسای شیعیان در سازمان روحانی - اداری مملکت، اصطلاحاً نقیب گفته می‌شد و رئیس کل شیعیان را نقیب النقبای می‌خواندند» (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۴۵). شاید این سخن بسیار دقیق نباشد، اما از ارتباط نزدیک روانی شیعیان با سیادت خبر می‌دهد و درباره خاندانی مانند ابن طاووس بسیار دقیق می‌نماید. مغولان به چند دلیل به تشیع امامی از دید مثبت می‌نگریستند:

۱. آنان در نخستین کار نظامی خود در قلمروهای اسلامی، به حکومت‌های اهل سنت برخوردند؛
۲. منگوقاآن، هلاکو را به براندازی خلافت عباسی فرمان داد و این کار نزد جامعه اهل سنت پسندیده نبود؛
۳. شیعیان امامی که قرن‌ها بر اثر ستم‌گری حاکمان اهل سنت در تقیه به سر می‌بردند، از سقوط عباسیان دست کم ناخرسند نبودند؛

۴. اسماعیلیه که از فرقه‌های مهم تشیع به شمار می‌رود، در آن روزگار می‌کوشید در دشمنی با اهل سنت، از شیعیان امامی پیشی گیرد؛
 ۵. مغولان برای گرداندن جامعه ایران، به گروهی معتمدتر نیاز داشتند و شیعیان از دید سیاسی بیش از دیگران این نیاز را برمی‌آوردند.

برخی از نقیبان مهم

نقیبان و نقیب‌القباهای فراوانی در دوره ایلخانی در سراسر ایران می‌زیستند که فهرست نام همه آنان و شرح حالشان از چارچوب این نوشتار فراتر می‌رود. از این‌رو، تنها نام و نسب شماری از نقیبان مهم یاد می‌شود:
 احمد بن حسن بن موسی بن طاووس، نقیب بلاد فراتیه (جزیره) بود (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱ ص ۱۰۸).

اسماعیل بن حسن بن علی مختار معروف به علم‌الدین که از ۶۵۲ هجری نقیب نجف بود (ابن فوطی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۰۸؛ ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷)؛
 امیر بدرالدین ساروی که در ۷۰۸ هجری نقیب مشهد بود (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹، ج ۲، ص ۱۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۱۷، ص ۱۰۲ و ۱۵۲)؛
 جعفر بن ابراهیم بن حسین که نقیب‌القبای فارس در همین دوران بود (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰، ص ۲۰۵)؛

حسن مختار، معروف به تاج‌الدین که از ۶۴۵ تا ۶۵۲ هجری نقابت سادات را در نجف بر عهده داشت (ابن فوطی، ۱۳۷۴، ج ۴ ص ۵۰۸؛ ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷)؛

حسین بن تاج‌الدین آوی. هنگامی که ابن بطوطه از نجف بازدید کرد، او منصب نقابت را به عهده داشت (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ص ۱۸۷)؛
 حسین بن حسین علی که نقیب بغداد بود و در ۶۴۵ هجری درگذشت (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ص ؟)؛

رضی‌الدین محمد که نوه سید تاج‌الدین یاد شده بود و پس از مرگ وی بر جایش نشست (ابن‌عنبه، ۱۳۹۰، ص ۲۷۰ - ۲۷۱)؛

سید تاج‌الدین آوجی که اولجایتو نقابت همه کشور را به او واگذاراد (ابن‌عنبه، ۱۳۹۰، ص ۲۷۰ - ۲۷۱)؛

سید طاهر که نقیب مشهد در دوران غازان خان بود (نورالله شوشتری، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶۵)؛

سید مهدی جلال‌الدین که نقیب‌النقبای آذربایجان بود و در ۷۰۴ هجری درگذشت (القاشانی، ۱۳۴۸، ص ۴۲)؛

شمس‌الدین علی بن مختار. او تا ۶۵۴ هجری نقابت مداین را در دست داشت (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۹۶)؛

عبد‌الکریم بن احمد بن طاووس که منصب نقابت را در عراق بر عهده داشت و در ۶۹۳ هجری از دنیا رفت (مدرسی، ۱۳۳۲، ج ۶، ص ۵۹)؛

عبدالمطلب بن مختار که از نقبای همین عصر بود و در ۷۰۷ هجری درگذشت. شاید وی از نقبای منطقه‌ای عراق بوده باشد (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۲۸)؛

عزالدین عربشاه بن قطب‌الدین مرتضی ابرقوئی، نقیب ابرقو که ابن‌فوطی او را از نزدیک دیده بود (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۵۰)؛

عقیل بن شهاب‌الدین که فقیه و نقیب شوشتر در نیمه دوم قرن هفتم هجری بود (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۱۲)؛

علی بن احمد بن عمر اشتری که در ۶۸۱ هجری زاده شد و نقیب کوفه بود (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۶۴)؛

علی بن جمال‌الدین احمد مدائنی که در ۶۷۴ هجری نقابت مشهد را به عهده گرفت (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۶۴)؛

علی بن علی بن جعفر طاووس. او در ۶۴۷ هجری متولد شد و در ۶۸۰ نقابت علویان را در عراق به عهده داشت (تهرانی، ۱۹۷۲، ص ۱۰۷)؛

علی بن موسی بن جعفر طاووس که در ۶۶۴ هجری در جایگاه نقیب النقبایی عراق نشست (ابن عنبه، ۱۳۹۰، ص ۱۵۶)؛

علی بن محمد بن رمضان که در ۶۶۷ هجری نقابت علویان را در نجف، کربلا و حله به عهده داشت و در ۶۷۲ درگذشت (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶)؛

قاسم بن حسین بن قاسم که در ۷۷۶ هجری درگذشت (تهرانی، ۱۹۷۲، ص ۱۶۴)؛

محمد بن عبدالحمید بن عبدالله که نقیب نجف و کوفه بود و در ۶۶۶ هجری درگذشت (ابن عنبه، ۱۳۹۰، ص ۲۲۲)؛

محمد بن علم الدین بن اسماعیل. او نقابت مداین را از ۶۵۴ هجری به عهده داشت (ابن فوطی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۹۶)؛

محمد بن علی بن محمد رمضان که از نقبای عراق بود و در موصل درگذشت (قمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۳۷)؛

محمد بن علی بن موسی بن طاووس. او از ۶۶۴ هجری نقیب النقبای عراق شد (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۲)؛

نظام الدین حسین بن تاج الآوی که نقیب نجف در روزگار ابن بطوطه بود (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ص ۱۶۷)؛

نقیب عمید که نقیب سیستان بود و در ۶۶۱ هجری درگذشت (بی نا، ۱۳۸۱، ص ۴۵۵)؛

هبة الله بن فخرالدین یحیی که نقیب ظاهریه بود و در ۷۰۱ هجری درگذشت (ابن عنبه، ۱۳۹۰، ص ۲۲۵).

پی‌آمدهای احیای نقابت و توجه ویژه مغولان به سادات و نقیبان

الف) سیاسی

بی‌گمان، توجه ایلخانان به نقابت پی‌آمدهایی سیاسی به دنبال داشت که شاید برخورداری از پذیرش نسبی نزد مردم، از پی‌آمدهای این توجه بوده باشد؛ زیرا سادات نزد مسلمانان اعتبار ویژه‌ای داشتند. پذیرش منصب نقابت حتی در کارنامه عالمی برجسته از نسل پیامبر (ص) مانند سید بن طاووس و دریافت فرمان نقابت از دست مغولی نامسلمان، بر تحمل‌پذیری مغولان در این‌باره دلالت می‌کند و افزون بر این، وجود زمینه‌ای را برای ورود بیش‌تر مسلمانان به دستگاه سیاسی و اداری مغول نشان می‌دهد.

ب) اجتماعی و فرهنگی

اینکه ابن‌طاووس منصب نقابت را پذیرفت، بر مهم بودن رسالت نقابت گواهی می‌دهد. شاید خدمت رساندن به سادات و افزون بر این، بهره‌گیری از فرصت پیش آمده برای گسترش تشیع امامی، از دلایل دیگر این پذیرش باشد. برپایی مدرسه‌های علمیه شیعی، عهده‌داری مقام قاضی القضاتی (وصاف، ۱۳۳۸، ص ۱۶۳) و کمک به برپایی عدل میان مسلمین به پشتوانه این مقام، بهره‌گیری از این جایگاه برای ستم‌ستیزی و جلوگیری از ظلم بر مردم (نخجوانی، ۱۹۶۴، ص ۴۴۹-۴۵۰) و استفاده از جایگاه رسمی و غیر رسمی خود، از سودمندی‌های این منصب بوده است. فزونی گرفتن شمار سادات و حضور آنان در همه شهرها و حتی روستاهای ایران در دوره ایلخانان مغول، از علل گسترش چشم‌گیر تشیع امامی در آن روزگار بود. توجه حکومت به دستگاه نقابت و تظاهر فراوان به پاس‌داشت سادات با برپایی این دستگاه، نه تنها موجب توانمندی این قشر در جامعه می‌شد که خواه ناخواه بر دل‌بستگی مردم عادی جامعه به اهل‌بیت می‌افزود.

گسترش تشیع، در میان پی‌آمدهای پیش‌گفته مهم‌ترین است. به‌رغم این تصور رایج که صفویه گستراننده تشیع امامی در ایران بود، دوره مهم ایلخانی در گسترش این مکتب بسیار تأثیر گذارد و از این‌رو، اهمیت بیش‌تری از عصر صفوی دارد. سال‌های بلند حاکمیت نظام تسنن بر جهان اسلام، شیعیان را به لاک تقیه فرو برده بود و سقوط عباسیان فرصت مناسبی برای رخ نمودن شیعیان فراهم آورد. عواملی مانند ارتقای شخصیت‌های برجسته علمی و سیاسی تشیع در نظام مدیریتی آن روزگار و کمک‌های گوناگون آنان به روند تشیع‌پذیری جامعه، کوشش بیش‌تر علمای شیعه در حلّه عراق و توجه ویژه به جامعه سادات و احیا و تقویت نقابت، به گسترش این مکتب کمک کردند. فزونی گرفتن شمار سادات و حضور آنان در همه بخش‌های کشور نیز به گسترش تشیع بسیار کمک کرد. سادات، قشری از جامعه اسلامی و از نوادگان پیامبر بودند که نه تنها نزد شیعیان، بلکه نزد اهل سنت نیز پذیرفته و محبوب بودند. این دیدگاه مثبت و فراگیر، زمینه گسترش تشیع را فراهم می‌آورد. نمود این تأثیرگذاری را حتی در دربار اولجایتو می‌توان دید. سید تاج‌الدین آوجی با مباحثه‌ها و مناظره‌هایش با علمای اهل سنت در محضر ایلخان، توانست در اولجایتو تأثیر بگذارد؛ چنان‌که وی سرانجام به تشیع گرایید (القاشانی، ۱۳۴۸، ص ۹۹).

نتیجه

حمله مغولان به قلمروهای اسلامی، نه تنها به زندگی دستگاه نقابت پایان نداد، بلکه به علل گوناگونی بیش از پیش به تقویت آن انجامید. دلایل فراوانی این دعوی را اثبات می‌کنند. شمار فراوان نقیبان و نقیب‌النقباهای سراسر ایران در آن روزگار که نام‌هایشان در منابع تاریخی آمده است، این دعوی را تأیید می‌کند. ایلخانان مغول به برپایی دارالسیاده‌ها در سراسر منطقه‌های زیر فرمان خود همت می‌گماردند. همه این دارالسیاده‌ها را نقیبان یا نوابان آنان می‌گرداندند و ایلخانان،

مال‌های منقول و نامنقول بی‌شماری برای آنها وقف می‌کردند که این خود نشان‌دهنده دل‌بستگی آنان به سادات بوده است.

به گمان، نقیبان بیش از گذشته در پی استمرار و حفظ سلسله نوادگان و نسل پیامبر (ص) بوده و از این‌رو، وظیفه‌های ویژه‌ای در این‌باره داشته‌اند. دفاع از حقوق سادات در برابر هر ستم‌گری نیز از وظایف آنان بود. گاهی نقیبان در منطقه‌های مأموریت خود، مسئولیت‌هایی مالی و قضایی و سیاسی به عهده می‌گرفتند. گرفتن حقوق سادات هم از وظایف بسیار مهم آنان به شمار می‌رفت. حتی آنان هنگامی که در گرفتن حقوق سادات مظلوم از راه‌های قانونی به جایی راه نمی‌بردند، مردم را به شورش در برابر ستم‌گری برمی‌انگیختند. وظیفه نقیبان در توزیع مقرری میان سادات نیز موجب نفوذ بیش‌ترشان در جامعه سادات می‌شد و این خود بیش از پیش بر اعتبار و اقتدار آنان می‌افزود.

افزایش شمار سادات نیز زمینه را برای رفتارهای سازمان یافته آنان فراهم می‌کرد. بر اثر اینکه بیش‌تر سادات شیعه در میان دیگر مسلمانان پراکنده و از محبوبیت بیش‌تری برخوردار بودند، تشیع امامی گسترش چشم‌گیری داشت. بنابراین، سادات و رهبران آنان (نقیبان) را از عوامل مهم گسترش تشیع امامی در دوره ایلخانان باید شمرد.

کتابنامه

۱. ابن‌بزاز، درویش توکل اردبیلی (۱۳۲۹)، *صفوة الصفاء*، تصحیح غلامرضا مجد طباطبایی، تهران، زریاب.
۲. ابن‌بطوطه، شرف‌الدین ابوعبیدالله (۱۳۵۹)، *سفرنامه ابن‌بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. ابن‌طاووس، علی بن‌موسی (۱۳۶۴)، *کشف الحجه لثمره المهجه*، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. ابن‌طقطقی، محمد (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. ابن‌عنبه، احمد بن‌علی داودی حسنی (۱۳۹۰)، *عمدة الطالب في انساب آل ابي‌طالب*، به کوشش دکتر نزار، بیروت، دارالمکتبة الحیات.
۶. ابن‌فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق شیبانی (۱۳۷۴)، *مجمع الآداب في معجم اللقب*، به کوشش محمد کاظم، تهران، فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. — (۱۳۸۱)، *حوادث الجامعة*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸. ابن‌کثیر، ابوالفداء حافظ (۱۹۶۶)، *البدایة و النهایة*، بیروت، مکتبة المعارف.
۹. ابوالفرج اصفهانی، علی بن‌حسین اموی اصفهانی (۱۴۰۵)، *مقاتل الطالبین*، تحقیق احمد صقر، قم، دارالشریف الرضی.
۱۰. ابوبکر طهرانی (۱۳۵۶)، *تاریخ دیار بکریه*، تصحیح نجاتی اوغال و فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری.

۱۱. افندی اصفهانی، عبدالله، (۱۴۰۳)، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۱۲. بیانی، شیرین (۱۳۷۱)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. بنی‌نا (۱۳۸۱)، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، به کوشش علی‌اصغر عبداللّهی، تهران، دنیای کتاب.
۱۴. ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۸۳)، *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران*، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی.
۱۵. تهرانی، آقابزرگ (۱۹۷۲)، *الانوار الساطعة فی المائة السابعة*، به کوشش علی‌نقی منزوی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۶. جوینی، عطاملک (۱۹۱۱)، *تاریخ جهان‌گشای جوینی*، به اهتمام محمد قزوینی، لیدن، مطبعه بریل.
۱۷. خالقی، محمدهادی (۱۳۸۷)، *دیوان نقابت*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. خواندمیر، غیاث‌الدین حسینی (۱۳۵۳)، *حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، زیر نظر سید محمد دبیر سیاقی، تهران، چاپخانه گلشن.
۱۹. زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین (۱۳۵۰)، *شبرازنامه*، اسماعیل واعظ جوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲۰. سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۱. شوشتری، نورالله (۱۳۶۵)، *مجالس المؤمنین*، تصحیح سید احمد عبد منافی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
۲۲. طبري، محمد بن جریر (۱۹۹۷)، *تاریخ الامم و الملوك*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، الاعلمي.
۲۳. عزاوي، عباس (۱۳۸۳)، *تاریخ العراق بین الاحتلالین، قم، المكتبة الحیدریة.*
۲۴. فصیحی خواهی، احمد بن جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹)، *مجمل فصیحی یا مجمل التواریخ*، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان.
۲۵. القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. قمی، عباس (۱۳۷۶ ق)، *الکنى و الالقاب*، نجف، مطبعة حیدریة.
۲۷. کریمی، علیرضا (۱۳۸۶)، *مناسبات متفکران و علمای شیعه با حکومت و قدرت از ایلخانان تا صفویه* (رساله دکتری)، دانشگاه تبریز.
۲۸. ماوردي، ابوالحسن علي بن محمد (۱۹۷۸)، *الاحکام السلطانية*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۹. مدرسي تبریزی، محمدعلي (۱۳۷۳)، *ریحانة الادب فی تراجم معروفین بالکنیة و اللقب*، تهران، کتابفروشی خیام.
۳۰. نخجواني، محمد بن هندوشاه (۱۹۷۶)، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب* (جلد دوم)، تصحیح عبدالکریم علي اوغلي علیزاده، انتشارات دانش، مسکو.
۳۱. — (۱۹۶۴)، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب* (جلد نخست، بخش اول)، تصحیح

عبدالکریم علی اوغلی علیزاده، مسکو،
انتشارات دانش.

۳۲. — (۱۹۷۱)، *دستور الکاتب فی تعیین
المراتب (جلد نخست، بخش دوم)*، تصحیح
عبدالکریم علی اوغلی علیزاده، انتشارات
دانش، مسکو.

۳۳. وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی
(۱۳۳۸)، *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار
(تاریخ وصاف)*، تهران، ابن سینا و جعفری
تبریزی.

۳۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، *جامع
التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی
موسوی*، تهران، البرز.